هُوَ ۱۲۱ گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)	۱۳۹ سلسله درسهای عرفانی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

یک نفر مثلاً از ضعف حافظه گله‌مندی می‌کند، در عوض یک نفر هم هست که از نبودن فراموشی گله‌مندی می‌کند. می‌گوید هیچوقت این حالات و این زحمات را فراموش نمی‌کنم، این لطمه‌هایی که به من خورده فراموش نمی‌کنم. آن یکی می‌گوید واجبات زندگی را یادم می‌رود، این یکی می‌گوید هیچی یادم نمی‌رود. یک شعری می‌گوید که:

یاد ایّام جوانی جگرم خون می‌کرد خوب شد پیر شدم کم‌کم و نسیان آمد

نسیان یعنی فراموشی. این یکی دنبال فراموشی، آن یکی دنبال حافظه‌ی قوی. همه هم درست است. خداوند همه را آفریده و از همه‌ی اینها در وجود این معجون به اسم انسان، به‌کار برده. ما خودمان باید از آن نفخه‌ای که خداوند گفت: فَإِذا سَوَّيتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحی (سوره حجر، آیه ۲۹/ سوره ص، آیه ۷۲)، از آن نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحی استفاده کنیم و تعادل اینها را نگه‌داریم. نه از ضعفِ حافظه بنالیم و نه از فراموشی. آنچه خدا آفریده است، درست است. بر خود ماست که اینها را منظّم نگه‌داریم. ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۳)

*****

یکی، دو هفته پیش راجع به این صحبت شد که انسان از دو قسمت تشکیل شده: جسم است و روح. وقتی تقسیم‌بندی می‌کنیم، بطور کلّی در هر چیزی، چه در معنویّات و چه در مادّیات، نه اینکه اینها از هم جدا هستند، وقتی که گفتیم در انسان جسم و روح است، نه اینکه جسمش جداگانه و روحش جداگانه است برای خودش، دو تا منزل می‌گیرند. نه! خدا رحم کرد، برای اینکه حالا یک منزل نمی‌شود پیدا کرد، آنوقت در این صورت دو منزل بخواهد! یعنی این تقسیم‌بندی برای این است که دقیقاً بتوانیم هر کاری را در محلّ خودش بررسی کنیم. در انسان به‌خصوص این مسأله بیشتر است چون انسان یک واحد است، یک انسان است و این انسان شاید از چند صد تا جزء آفریده شده. کما اینکه مثلاً الان تخصّص‌ها، یکی تخصّص در چشم دارد، حالا ممکن است پس‌فردا تخصّص‌ها اینطور باشد که یکی متخصّص چشم راست باشد، یکی متخصّص چشم چپ، نه! ولی فعلاً دو تا چشم با هم ساخته‌اند، یک متخصّص دارند. گوش تخصّص دارد، زبان تخصّص دارد و کسانی هر کدام جداگانه تخصّص دارند. البتّه همه‌ی اینها تحت جسم و روح درمی‌آیند یعنی هم جسم به آنها کار دارد، هم روح به آنها کار دارد. به چشم که هم جسم است، همین چشم ظاهری که

یک عضوی است، کار دارد و هم روح انسان که چه را ببیند و از آنچه می‌بیند، لذّت ببرد یا نفرت یا دشمنی و اگر خوب دقّت کنیم برای هر عضو انسان، هر جزئی از انسان، هزارها کتاب، صدها کتاب می‌شود، نوشت.

امّا یک تقسیم‌بندی هست که در تمام جانداران خیلی مهم است و آن تقسیم‌بندی جسم و جان است. انسان یک جسمی دارد و جانی هم دارد. حیوان هم جسمی دارد و جانی دارد. نبات برای خودش جداگانه است. جماد هم جداگانه است. جماد یعنی اینها همه جمادند. اینها دیگر جزئی ندارند، خودش یک تکّه است، تغییری هم ظاهراً در آن نیست ولی جانداران نه، یکطور دیگری هستند. جانداران، جسمی دارند و جانی یعنی جان بدون اینکه یک جایی، یک صندلی‌ای که روی آن بنشیند، باید داشته باشد تا بیاید. بنابراین روان و جان هم بدون جسم وجود ندارد. با وجود اینکه روان وجود ندارد، شناختن آن خودش یک علم مهمی شده است به نام روانشناسی.

البتّه روان تا وقتی که در این محل، در جایگاهِ نشستن‌گاهش ننشسته، در واقع مثل اینکه وجودی ندارد و وجودش بعد از آن است. در اینجاست که یک تفاوتی بین جسم و جان پیدا می‌شود و آن اینکه در انسان جسم را در اختیار جان قرار داده‌اند، حالا دیگر بحث را در انسان آوردیم، در حیوانات نه! در حیوانات جداگانه است. خداوند در انسان جسم را تابع و مطیع جان قرار داده است. حالا که اینطوری است گذشته از اینکه اگر هر جسمی و هر جانی بیماری داشته باشد، دنبال علاجش می‌رود ولی بطور کلّی باید جان را تقویت کنیم. خود جان یک عضوی از بدن است، یک عضوی از موجودیت انسان است که محلّش در این بدن است. جای خاصّی ندارد ولی همینطوری که آن جان بر جسم حکومت می‌کند، جان جایی ندارد ولی با این وجود بر بدن حکومت می‌کند. این نظمی است که خداوند در همه‌ی جهان آفریده. حالا اگر ما بخواهیم مطابق نظمی که خدا آفریده، قدم برداریم یعنی در مسیر آب شنا کنیم باید جان‌مان بر جسم‌مان غلبه کند یعنی اختیارمان دست جان باشد آخر بعضی چیزها مثلاً از جانداران ببینید، در جانداران بعضی‌ها از طبقات حشرات، یک عضوشان را بکَنید دور بیندازید یا یک عضوشان مورد صدمه قرار بگیرد، خود بدن خودبه‌خود این را اصلاح می‌کند. حتّی در خود انسان‌ها هم هست. بعضی‌ها را چون من خودم در بیدخت دیدم، آنوقت‌ها داشتیم، برحسب زائد بر طبیعت، معلوم نیست کی چطوری ایجاد شده؟ مثلاً شخصی، شش انگشتی داشتیم. اصلاً مشهور هم بود به شش انگشتی. یک انگشت زائد داشت. البتّه خصوصیّت خاصّی داشت. آن را می‌بریدند دوباره درمی‌آمد یعنی خود مجموعه‌ی بدن، آن چیزی را که آفریده بود، نگه‌می‌داشت. به همین حساب، خود بدن آنچه را آفریدند، قبول می‌کند و نگه‌می‌دارد. این چیست که این کار را می‌کند؟ خداوند اینطور آفریده، این را تحویل جان ما می‌دهد، آن جان باید این را حفظ کند و به‌همین‌جهت هم هست که در بعضی از هندی‌ها در مرتاضین هندی و اینها می‌بینیم که در درمان بیماری هم زیاد جسور نیستند، می‌گویند بیماری را هم خدا آفریده است. البتّه نمونه‌ی این در انسان‌ها هست، اگر با سایر چیزها جور دربیاید، خودِ این یک مقام تربیتی حساب می‌شود.

در مورد ایّوب نبی، حضرت ایّوب، آقای قاسم هاشمی‌نژاد (که از فقرا و مرد ادیب و دانشمندی است که متأسّفانه مریض است) یک کتابی هم نوشته و شرحش را داده که کتاب به نام: *ایّوب نبی* است. یکی از کتاب‌های عهد عتیق یعنی از کتاب‌هایی که بزرگان یهود نوشته‌اند و جمع‌آوری شده، همین *شرح ایّوب نبی* است. حالا چیزی که آن گفته، بین خدا و شیطان رقابت بود. هر چه شیطان با اجازه‌ی خدا برای حضرت ایّوب زحمت و ناراحتی ایجاد می‌کرد او مدّعی بود که همه‌ی این مقام و صبر ایّوب از این است که هیچ ناراحتی ندارد که خدا اجازه داد برای امتحان مداوم درد اضافه کنند. آن آخر که از دِه بیرونش کرده بودند، در بیابان در یک خرابه‌ای زندگی می‌کرد و یک بیماری گرفت که بدنش کرم می‌زد، یک جا دارد که حضرت ایّوب که نشسته بود، یکی از این کرم‌ها، افتاد. البتّه آن کرم ایجاد بیماری می‌کرد و همین کرم‌ها در بدن او بود که او را مریض کرده بود. باید می‌گفت این یکی که رفت یکی دیگر هم بفرستم که یکی‌یکی بروند ولی حضرت ایّوب آن کرم را که افتاده بود برداشت گذاشت سر جایش روی بدنش. گفت: روزیِ تو را خدا از اینجا حواله کرده، کمکش کرد. این یک مقامی نیست که ماها درک کنیم. نهایت این اعتقاد هست (اعتقاد واقعی) که بله، آنچه خدا آفریده چه درد و چه مرض و چه بیکاری و بیداری و همه‌ی اینها کار خداوند است ولی مع‌ذلک هیچکدام از ما حاضر نیستیم. خداوند هم اجازه داده بلکه دستور داده که اگر بیمار بودید، بیماری‌تان را رفع کنید یعنی بروید دنبالش. آن یک مقامی است که حضرت ایّوب داشت که ما خلاصه نمی‌فهمیم. نمی‌فهمیم چطوری چنین فکری کرده؟ در بشر هم هیچکس اینطوری نیست برای اینکه اگر اینطوری بودند، می‌شدند حضرت ایّوب.

از این جهت اینها را در بررسی‌شان از هم، جدا می‌کنند و جداگانه بررسی می‌کنند. یک بررسی‌هایی هست که بررسیِ این جسم است. می‌گوید اگر مثلاً غذا زیاد بخورید، فشار معده اذیّت‌تان می‌کند، جوابش می‌گوید این دوایی که آفریدم این را بخور تا خوب بشود. روح بیماری دارد، خیلی‌هایش علاج هم دارد ولی نه اینطور علاج. چه بسا در یک بیماری جسمی باید یک دوایی خورد ولی در بیماری روانی باید چند روز هیچ چیز نخورد یعنی روزه گرفت، ربطی به هم ندارند. این است که گفتم اینها هر کدام از هم جداست و باید جداگانه بررسی کنیم.

و امّا بیماری‌های جسمی هست، خداوند امکانش را هم فراهم کرده که بررسی کرده‌اند و خیلی چیزهایش را فهمیده‌اند و حتّی در بعضی موارد، پیغمبر و ائمّه، همین چیزهای طبی را به‌کار می‌برند که دارد یک طبیبی در مدینه بود بعد از مدّتی خدمت پیغمبر آمد عرض کرد: از پیروان شما هیچکس پیش من نمی‌آید (این مَثَلی است، معلوم نیست واقعیت داشته باشد) من کم دیدم. فرمودند: ما احتیاج به این نداریم. از لحاظ جسمی وَلَاتُسْرِفُوا را گفتند رعایت کنید و از لحاظ روحی هم که خودشان بودند.

حالا که اینطوری است اگر اینها از هم جداگانه هستند، پس ما چی؟ این انسان کیست که ما می‌گوییم: انسان این جسم را دارد، آن روح را هم دارد این کیست که دو تا چیز دارد اینطوری، که با

هم مختلفند؟ الان اینطوری که فهمیده می‌شود بعد از خلق تمام جانداران دیگر، فیل و اسب و الاغ و آهو و همه‌ی اینها، فرمود: یک خلقی بیافرینم که خودم در آن باشم. خلقی آفرید که جسمش جدا بود مال آنها، جانش آماده بود که تربیت الهی و روح الهی در آن دمیده شود یعنی نماینده‌ی آن خالقی باشد که همه چیز را خلق کرده و به همین دلیل هم هست که مسلّط بر جسم است. همانطوری که شیطان در عالم ارواح به شکل ارواح مسلّط بر ماها است، اِلّا اینکه به یک وسیله‌ای بفهمیم که این تسلّط صحیح نیست، همینطور جان انسان هم حاکم است بر بدن انسان.

روح چون حاکم است بر جسم و هر دو با هم باید کار کنند، گاهی اوقات خداوند برای اینکه در عالم، بر روح و بر جان ما تسلّط پیدا کند، یک اعمالی برای جسم آفرید مثلاً همین نماز. البتّه عرب وقتی نماز می‌خواند همه‌ی حرف‌هایش را می‌فهمد، می‌فهمد چه می‌گوید. حالا ما نماز می‌خوانیم، البتّه خیلی از دهاتی‌هایی که حتّی سواد هم ندارند ولی گاهی می‌بینیم نمازشان بهتر است. برای اینکه اثر در فرمایشی است که خدا گفته. خدا گفته این کار را بکن. این اثر بر جان ماست. پس اگر بخواهیم بر جان اثر بگذاریم باید همان دستوراتی که خداوند یعنی خالق جسم و جان آفریده، آنها را اطاعت کنیم، آدابش را اطاعت کنیم. بعد در ضمن بفهمیم چه می‌گوییم، خودِ همان تربیت‌مان است. وقتی می‌گوییم: «الله‌اکبر» یعنی هر چه فکر کنیم و هر چه شما بگویید، من می‌گویم خدا بزرگتر است. شما می‌گویید: این ستارگان، می‌گویم: خدا بزرگتر است. هر چه بگویید، می‌گوییم که خداوند بزرگتر است. باید دستوراتی که داده می‌شود، از صمیم قلب اجرا کنیم و به این وسیله جسم‌مان بر جان‌مان اثر بگذارد. این بود که گفتم جسم و جان هر کدام طبیب و متخصّصی دارد ولی به هم مربوطند، جدا نیستند. دو تا وجود نیستند یک وجودند. ان‌شاءالله وقتی خداوند ما را به آن دنیایی می‌برد که نه جسم می‌فهمیم و نه جان را، خودش حفظ کند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۷)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.